

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: جهاد جلسه صد و چهاردهم تاریخ: ۸۸/۳/۱۱

الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على خاتم الانبياء و

المرسلين سيدنا و نبينا ابي القاسم محمد و على اهل بيته الطيبين الطاهرين

المعصومين سيما بقية الله في الارضين واللعن على اعدائهم اجمعين.

عرض کردیم یکی از مباحثی که در جهاد اسلامی باید مورد

توجه قرار بگیرد مسئله ی فتح و نصرت که خداوند متعال برای مجاهدین

تضمین کرده تا بر اساس فرهنگ اسلام و اهل بیت : معنی فتح و نصرت

روشن باشد. این است که با توفیق پروردگار عرض کردیم بر اساس

فرهنگ اسلامی هرگز برای مجاهدین اسلام شکست وجود ندارد. بر

اساس (إِحْدَى الْحُسَيْنِيَّيْنِ) اینها حرکت می کنند. چه کشته شوند و چه

بکشند فرق نمی کند هر دو حسنی است هر دو خوب است. اینجا مسئله،

مسئله ی فرهنگ و هدف است، نه مسئله ی تنها برخورد نظامی یا اینکه

هدف امور سیاسی، اقتصادی باشد. هدف، فرهنگ اسلام است و این

فرهنگ اسلام حاکمیت پیدا می کند، رشد پیدا می کند، چه کشته شوند و

چه بکشند. بنابراین نمی شود گفت که اینها شکست خورده هستند، آن

کشنده فاتح است و اینها شکست خورده هستند. این را با ذکر شواهدی

از قرآن و احادیث عرض کردیم.

مسئله ی دیگر مسئله ی غالبیت و مغلوبیت است که ببینیم که

آیا کدام یک از آن دو گروه در رویاروی هم قرار گرفته اند غالبند و

کدام مغلوبند؟ با توجه به اینکه در بسیاری از موارد لشکر اسلام، لشکر

ادیان الهی کشته شدند، حتی نبیین. در عین حال قرآن کریم اصرار دارد

که حزب الله غالبند، جندالله غالبند (كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رَسُولِي) پس

معلوم می شود که برای غلبه یک معنای دیگری مورد نظر قرآن و آثار

اهل بیت : است. این بحث دوم است در این مورد. آیات قرآن دیروز

عرض کردیم که (فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ) آیه ی ۵۶ از سوره ی

مائده است این آیه ما قبلش این است (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ

آمَنُوا الَّذِينَ يُعِيبُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ

وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ) این آیه مربوط به

ولایت است. ولی شما خداست و رسول خداست و کسی که در حال نماز

در حال رکوع تصدق داد که حضرت امیر علیه السلام بوده و در حال رکوع

خاتم خود را تصدق داده. شأن نزول آیه بر اساس تفاسیر علمای شیعه و

بسیاری از اهل تسنن همین است که یکی از مدارکی است که در الغدير

ذکر کرده برای ولایت. صدر آیه این است (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ) ولی شما

خداست و دیگر رسول خدا و دیگر (الَّذِينَ يُعِيبُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ

الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ) کسی که ایمان دارد نماز می خواند زکات می دهد در

حالی زکات می دهد که در حال رکوع است. این آیه ی ۵۵ از سوره ی

مائده است. پشت سرش (وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا) کسی

که ولایت داشته باشد نسبت به خدا و پیغمبر و دیگر همان که گفتیم (وَ

الَّذِينَ آمَنُوا) آن کسی که نماز می خواند و در حال رکوع نماز خاتم خود

را تصدق داد. اینها حزب الله هستند. این قبیل افراد حزب الله هستند. آن

وقت (فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ) این قبیل افراد را خداوند حزب الله

معرفی می کند که از لحاظ ولایت در این مرحله باشند. کسانی که این

چنین هستند حزب الله هستند حزب الله هستند و غالبند شکست

ناپذیرند. این آیه ی ۵۶ سوره ی مائده بود که آیه ی ۵۵ هم به همین

مناسبت عرض کردیم. دیگر (وَ إِنَّا جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ) این آیه، آیه ی

۱۷۳ از سوره ی الصافات است. اینجا هم می گوید "جندنا" آن حزب الله

بود و این هم جند الله است. جند ما غالبند. سوره ی صافات سوره ی

۳۷ قرآن مجید است. سوم (كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رَسُولِي) قضا و قدر

حتمی پروردگار این چنین نوشته شده، خدا می گوید من و پیغمبرم

همیشه غالب هستیم. با توجه به اینکه آنها که راه رسالت و امامت را

پیموند آنها در بسیاری از موارد هم کشته شدند و در ظاهر هم شکست

خوردند، اما می گوید (لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رَسُولِي) بنابراین ما ناچاریم برای

غلبه بر خلاف نظر عامیانه یک معنای دیگری را در نظر بگیریم.

حالا البته چند مطلب اینجا هست. یکی اینکه اولاً قضاوتهای

سریع و سطحی میزان نیست. در بسیاری از موارد مردم قضاوتهای سریع

انجام می دهند یا قضاوتهای سطحی انجام می دهند. قرآن همیشه آن آخر

کار را در نظر می گیرد. قضاوتهای سریع، ناپخته و محکوم به بطلان

است. برادران یوسف علیه السلام یوسف را که به چاه افکندند فکر کردند مطلب

تمام شد. یوسف از بین رفت. یک قضاوت سریعی از نظر خودشان انجام

دادند ولی همین ها بعد از چند سال آمدند و گفتند (يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسْنَا وَ

أَهْلُنَا الضَّرَّ وَ جِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُّزْجَاةٍ فَأَوْفِدْنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا) این

جور زیاد است. این قضاوتهای سریع هیچ وقت ملاک نیست. عاقل آن

است که اندیشه کند پایان را. عاقبت را باید دید. شواهد فراوان است.

حضرت زینب علیها السلام به یزید در آن خطابه شان (فَوَلَّ اللَّهُ لَأَ تَمُحُو ذِكْرَنَا وَ

لَا تُمِيتُ وَ حَيَاتِنَا وَ لَا تُدْرِكُ أَمَدَاتِنَا) «و اسع سعی» «وَ هَلْ رَأَيْكَ إِذَا قَدَدَ وَ

أَيَّامُكَ إِذَا عَدَدَ» آن هم این طور فکر می کرد. فکر می کرد کار تمام شد.

حتی آیتی از قرآن خواند. (قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ)

اینها را خواند ولی زینب علیها السلام می گوید نه این طور نیست، اشتباه می

کنی. «أَيَّامُكَ إِذَا عَدَدَ» تو چند روز بیشتر که این قدرت و زندگی را

نداری «فَوَاللَّهِ لَا تَمُحُو ذِكْرَنَا وَلَا تُمَيِّتُ وَحْيَنَا وَلَا تُدْرِكُ أَمَدَنَا» آخرش هم دارد که «فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي حَتَمَ لَنَاوَلَنَا بِالسَّعَادَةِ وَالْآخِرَةَ بِالشَّهَادَةِ».

این قضاوت‌های سریع و سطحی اینها در اسلام محکومند، مؤثر نیستند. پس قضاوت بایستی هم با عاقبت نگری انجام شود، هم باید قضاوت سطحی نباشد و عمقی باشد، ریشه ای باشد، اساسی باشد. با توجه به این نکته همیشه انبیاء و مجاهدین اسلام غالبند. این غلبه ی آنها را در سه جهت می توانیم خلاصه کنیم.

دیروز عرض کردیم که آیت الله طباطبایی (اعلی الله مقامه) در تفسیر المیزان در یک جا این بحث را مطرح کرده. ایشان ذکر کردند که از جهاتی (لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي) اینها را باید تفسیر کرد. اول این است که پیغمبران و ائمه : و مجاهدین اسلام که در این راستا گام برمی دارند از لحاظ منطق و دلیل همیشه غالب هستند. این درست است. منطق و دلیل و استدلال چون برای اینکه منطق و دلیل و استدلال انبیاء و اولیاء بر اساس فطرت انسانها پی ریزی شده. فطرت انسانها هم همیشه بر حق پی ریزی شده. (فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ) هر دینی از ادیان که از جانب خداست بر اساس فطرت مردم پی ریزی شده. مردم هم فطرتاً تابع حق هستند. حق را همه دوست دارند فطرتاً. خوب بنابراین آن منطق و دلیلی که بر اساس فطرت است و (فَطَرَتِ النَّاسَ عَلَيْهَا) بر این اساس پیغمبران همیشه از لحاظ برهان و دلیل غالبند. هیچ وقت نشده که پیغمبری یا امامی اصلاً اسلام و دین هیچ وقت نشده در منطق و استدلال مغلوب شود. گاهی مغالطه هایی هست، ولی افراد دقیق پی می برند که در دنیا مغالطه زیاد است، مغالطه به عنوان حمله و هجوم به عنوان آزادی و دموکراسی و فلان و فلان اینها مغالطه هاست ولی با دقت معلوم می شود به اینکه چه چیز مغالطه است و چه چیز حق است. مناظرات انبیاء ادله اش بر اساس فطرت مردم است و همیشه هم فطرت محفوظ است و بر اساس فطرت همیشه غلبه با آنهاست. هیچ جا هم ماده ی نغز و استثنا وجود ندارد که یک وقت بر اساس استدلال پیغمبری یا امامی مغلوب شده باشد. بنابراین یکی از مراحل غلبه استدلال و دلیل و برهان است و همیشه هم حق و طرفداران حق از لحاظ دلیل و برهان غالبند. (لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي) به این طور است این یک مرحله است. بیش از این دیگر توضیح لازم نیست.

دوم این است که خداوند متعال وعده داده بر اینکه اگر جهاد بر اساس مبانی اسلامی صورت بگیرد کمک کند. این یک دلگرمی و اطمینان است به وعده ی الهی. همیشه مطمئن بودند مجاهدین اسلام بر

این وعده ی الهی. قرآن کریم در چند جا دارد که (وَكَذَّبَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ) (سُئِلُوا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ) وعده داده به اینکه شما بر اساس اسلام گام بردارید، شرایط جهاد را از لحاظ هدف و فرماندهی که گفتیم باید در رأس جهاد یک فرد معصوم یا قائم مقام معصوم قرار بگیرد، خودتان هم آن شرایطی را که ما برای مجاهدین گفتیم داشته باشید، ولی بدانید که ما شما را کمک می کنیم. در چند جای قرآن خداوند متعال فرموده است که (سُئِلُوا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ)، (وَكَذَّبَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ)، (يُخْرِبُونَ بِيُوهْتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ) این آیات قرآن هم که دلالت بر این مطلب دارند. این هم یک مرحله ای است که حالا آدرش را پیدا کنم، می دانید که این هم یک مرحله است. کسانی که در جهاد اسلامی گام برمی داشتند اطمینان داشتند و یقین داشتند، خدا هم گاهی نشان می داد. در جنگ بدر می گفت (وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ) با فرستادن ملائکه و فلان و فلان این طوری است. این هم یک مرحله ای است که مرحله ی خیلی مهمی است که آیت الله طباطبایی (اعلی الله مقامه) در کتاب المیزان در جلد نهم یکی از موارد این است. در جلد نهم تفسیر المیزان صفحه ۲۴ به بعد این آیه را که ذکر کرده (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ) این آیه، آیه ی ۶۵ از سوره ی انفال است. سوره ی انفال سوره ی هشتم قرآن یک نامش قتل است. دو تا نام دارد این سوره. اصلاً سوره ی انفال از اول که شروع می شود در جنگ بدر نازل شد و اینها آیات فراوان درباره ی قتل دارد. آیه ی ۶۵ این است که (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ) یعنی ده برابر می شود (وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ). واقعاً این قرآن خیلی دقیق دارد هر چند متأسفانه بعضی ها این بحث را بحث فقهی نمی دانند، به دقت در قرآن خیلی اهمیت نمی دهند. ایشان از این کلمه ی (بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ) می گوید بآء، بآء تعلیل است. چرا ده نفر بر صد نفر غالبند، چرا بیست نفر بر دویست نفر غالبند، چرا صد نفر بر هزار نفر غالبند؟ چرا؟ (بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ) برای اینکه آنها دشمنان شما فقه ندارند. فقه چیه؟ آن درک عمیق را فقه می گویند. هر فهمی فقه نیست. (لَيَنْفَقَهُوا فِي الدِّينِ) آن درک عمیق را فقه می گویند و ایشان هفت تا وجه از طرف مجاهدین ذکر می کنند. در نتیجه ی فقه در دین که اولین مرحله اش ایمان به خداست جرأت دارند، شهامت دارند، استقامت دارند، تدبیر دارند، فکر صحیح دارند. خوب این

پادشاه ایران اول نامه ای نوشت به سلطان ین که این شخصی که برای من نامه نوشته پیغمبر اسلام 6 را می گفت - برو بگیر و بیارش. چند نفر آمدند با کبکبه و دبدبه به مدینه برای بردن پیغمبر 6. پیغمبر 6 به آنها فرمودند که چند روزی صبر کنید. وقتی نامه ی پیغمبر 6 خواست و نوشت و آنها آمدند، سلمان آنجا بود آنها که آمده بودند. سلمان هم ایرانی بود، صحبت می کرد و اینها. اصلاً پذیرایی را به عهده ی سلمان گذاشتند. پیغمبر 6 به سلمان فرمودند که «سَيُوضَعُ عَلَي رَأْسِكَ تَاجُ كِسْرِي» سلمان نگران نباش، تاج انوشیروان بر سر تو گذارده خواهد شد. چون سلمان قدری نگران بود. چند روز ماندند و آمدند و گفتند که ما چند روز معطل شدیم و اینها بعد پیغمبر 6 به آنها فرمودند دیشب خسرو پرویز کشته شد. چون نامه برای خسرو پرویز بود یزدگرد بعداً آمد. خسرو پرویز سلطان ایران کشته شد و پسرش پدر خود را کشت. اینها تاریخ گذاشتند آن ساعت و دقیقه ای که پیغمبر 6 گفته بود، آمدند و دیدند درست است. سلطان ین اصلاً مسلمان شد.

ولی یزدگرد آمد در داخل ایران صد و پنجاه هزار لشکر فراهم کرد. در ارشاد مفید هست که نامه ها نوشت به ری و همدان و اصفهان و آن طرفهای خراسان سبزوار و نیشابور و اینها و توانست صد و پنجاه هزار نفر لشکر فراهم کند. در کجا؟ در نهاوند. نهاوند آن زمان مرکزیت داشت آن موقع. این بود که خبر دادند کسانی که آنجا بودند از مسلمانها به عمار که آن وقت فرماندار کوفه بود. فرماندار کوفه هم نامه نوشت به عمر که جریان این طوری شده. صد و پنجاه هزار نفر مضمم شده اند که حمله کنند به مدینه و اسلام نوپا را به کلی از میان بردارند. عمر خیلی دستپاچه شد. با اینکه نامه های زیادی دریافت کرده بود تا آن موقع درباره ی جنگها. این در سال ۲۰ هجرت است. یعنی هفت، هشت سال از خلافت عمر می گذرد. عمر خیلی دستپاچه شد و به مردم گفت که در مسجد جمع شوند و همه در مسجد جمع شدند.

برادر عزیزم که پا شدند من یکی مطلبی می خواستم عرض کنم. بنده اینجا درسی که خدمتتان تقدیم می کنم بعد از درس چند نفر می آیند و می گویند که آقا نشنیدیم نمی شنویم چند نفر می گویند که آقا خیلی خوب شنیدیم خیلی خوب بود ما اصلاً واقعاً از اول سال با این مشکل مواجهیم اگر نمی شنوند خوب باید همه نشنوند اگر می شنوند باید همه بشنوند چطور می شود که بعضیها می گویند نشنیدیم و درست مفهوم نیست و بعضیها می گویند شنیدیم و خیلی عالی و خوب و مفهوم بود. این یک معمایی برای ما شده از اول سال. بعضیها جایشان را عوض می کنند می گویند آنجا بودم نشنیدیم اینجا آمدم شنیدیم بعد ما

از این طرف. از آن طرف دشمنان شما ایمان که ندارند، آنها برای هوا و هوس آمدند، در فکر مال و جاه و مقام هستند، در فکر برگشت هستند و گرفتن مزدشان از مردم. خوب معلوم است دو تا جبهه این طور در مقابل هم. یک جبهه ای با ایمان به خدا که ریشه همه ی چیزاست، استقامت و شجاعت و مردانگی و شهامت همه چیز دارند، یک جبهه ی دیگر طاغوتیان که (بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ) این درک را ندارند. خوب معلوم است که این دو تا جبهه در مقابل هم قرار بگیرد اینجا کثرت و قلت دیگر میزان نیست، فقه و فرهنگ حاکم است. آن فقه و آن فرهنگ بر بی فرهنگی و نبودن فقه حاکم است. این است که قرآن کریم واقعاً آیات عجیبی دارد در این مورد غلبه را این طور تفسیر و تحلیل می کند. قرآن مجید گفتیم برای نمونه جلد نهم تفسیر المیزان صفحه ۲۴ در تفسیر آیه ی ۶۵ از سوره ی انفال سوره ی هشتم قرآن مطالعه می کنید.

در آثار اهل بیت : نمونه های فراوانی در این مورد وجود دارد، این مورد که عرض می کنم. در جنگ تحمیلی هشت ساله کسانی که در جنگ بودند امام (رضوان الله علیه) فرماندهی جنگ را داشت در جاهای متعددی از نصرت پروردگار، کمک پروردگار آنها که رفتند در این میدان دیدند با چشم خودشان. بله این یک مطلبی است دیدنی است. از دور نمی شود قضاوت کرد. کسی که رفته و در مرحله ای واقع شده، دلاور مردانی که واقعاً به خاطر اسلام می جنگیدند، با قصد خالص، شهدایی که در این راه به شهادت رسیدند، خودشان نصرت پروردگار را در مراحل متعددی تعریف کردند و دیدند. امام در کلماتش متعدد این را دارد.

حالا دو تا نمونه می خواستم عرض کنم. در نهج البلاغه دو تا نمونه در اینجا وجود دارد. نمونه های فراوانی است دو تا را می خواستم عرض کنم. یکی آن موقعی که لشکر اسلام با ایرانیان جنگیدند. دوم موردی که با روم جنگیدند. در هر دو حضرت امیر علیه السلام به عمر می گوید که عمر مشورت می کند با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام. یکی از جاهای حساس واقعاً فرهنگ اسلام است. عمر مشورت می کند با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و از آن نظر می خواهد که خودش بیاید به ایران. برای خاطر اینکه بعد از اینکه در قادسیه در مدائن لشکر اسلام غالب شد و یزدگرد شکست خورد، در آن جنگ رستم فرخزاد و اینها کشته شدند، یزدگرد به داخل ایران بیشتر پیش رفت و در فکر این آمد که یک لشکر فراوانی تهیه کند و بیاید حمله کند به مدینه. پیغمبر 6 هم به مسلمانها وعده داده بود به اینکه شما روم و ایران را فتح خواهید کرد. همین وعده های الهی خیلی آنها را دلگرم کرده بود.

بوشی کرده بود و «فَصَبْرُتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَدْرٌ، وَ فِي الْحَلْقِ شَجَا» تا آخر حاکم بود. حضرت اینجا مطالبی فرمودند که در نهج البلاغه یک بیانی داریم درباره ی مشورت عمر با حضرت امیر علیه السلام در آمدن به ایران، یک بیانی هم در مشورت عمر با حضرت امیر علیه السلام در رفتن به روم. چون این جریان تکرار شد. روم هم لشکری تجهیز کرده بود برای حمله به مدینه. حالا اولی. ۱۴۶ شماره در فیض الاسلام است. «و من کلام له علیه السلام لعمر بن الخطاب و قد استشاره فی الشخصوخ لقتال الفرس بنفسه» کلام حضرت امیر علیه السلام به عمر بن خطاب که استشاره کرد که خود عمر بیاید برای قتال فرس ایرانیها. این را مطالعه کنید چون وقت زیاد نیست و از این فروعات مطالبی است که شما خودتان بفهمید آدرسش را عرض می کنم. در شرح خوئی جلد نهم صفحه ۴۹. ابن ابی الحدید جلد نهم صفحه ۹۵. شرح بحرانی جلد سوم صفحه ۱۹۴. شرح فی ظلال جلد دوم صفحه ۳۳۰. حضرت امیر علیه السلام به عمر چی می گویند؟ به عمر می گویند که تو سر جای خودت بمان، حرکت نکن. توقطبی، باید مرکز را حفظ کنی. می فرمایند «إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَمْ يَكُنْ نُصْرَهُ وَ لَأَ خِذْلَانُهُ بِكَتْرِهِ وَ لَأَ بَقِيَّةٌ» بدان که این امر دین اسلام، نصرتش و خذلانش به زیادی و کمی لشکر نیست «إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَمْ يَكُنْ نُصْرَهُ وَ لَأَ خِذْلَانُهُ بِكَتْرِهِ وَ لَأَ بَقِيَّةٌ وَ هُوَ دِينُ اللَّهِ الَّذِي أُظْهَرَهُ» این دینی است که خداوند آن را ظاهر کرده و غالب کرده «وَ جُنْدُهُ الَّذِي أَعَدَّهُ وَ أَمَدَّهُ» و این لشکر لشکر خدا هستند «أَعَدَّهُ» خدا فراهم کرده و «أَمَدَّهُ» خدا کمک کرده «حَتَّى بَلَغَ مَا بَلَغَ وَ طَلَعَ حَيْثُمَا طَلَعَ وَ نَحْنُ عَلَيَّ مَوْعُودٍ مِنَ اللَّهِ» و ما هم به وعده ی خدا دلگرمیم «وَ اللَّهُ مُنْجِزٌ وَعْدَهُ وَ نَاصِرٌ جُنْدَهُ» خداوند وعده ی خود را عملی می کند و به جند خود کمک می کند «وَ مَكَانُ الْقَيْمِ بِالْأَمْرِ مَكَانُ النَّظَامِ مِنَ الْخَرَزِ» تو قیّم به این امر هستی. هر کس قیّم به یک امر است، زمامدار است، موقعیتش مثل موقعیت بند تسبیح است نسبت به آن دانه های تسبیح. نظام به آن رشته ای می گویند که آن مهره ها را در آن رشته قرار می دهند. حالا من خواستم خیلی ساده بگویم نظام به بند تسبیح می گویند خرز به آن دانه ها می گویند. مکان کسی که یعنی موقعیت کسی که زمامدار است مثل بند تسبیح است نسبت به آن دانه ها. آن بند تسبیح است که دانه ها را ردیف کرده و نگه داشته و به همدیگر پیوند داده. اگر بند تسبیح پاره شود تمام دانه ها متفرق می شوند. این عبارت بسیار عبارت ظریف و عجیبی است «وَ مَكَانُ الْقَيْمِ بِالْأَمْرِ» موقعیت کسی که قیام کرده برای زمامداری و اداره ی امور ملت، موقعیتش موقعیت نظام است. یعنی آن رشته است، آن بند، خرز یعنی آن دانه ها و مهره ها. «يَجْمَعُهُ وَ يَضُمَّهُ» آن رشته است، آن بند تسبیح است

کارشناس می آوریم و به کارشناس مطلب را می گوئیم کارشناس می گوید عیبی نیست و اینجا خیلی خوب هم هست. حالا بالاخره این یک معماست. اگر نشنوند همه باید نشنوند و اگر بشنوند همه باید بشنوند. اشکال در کجاست؟ فکر کردم اگر در وسط درس کسی نمی شنود آنجا بگوید تا ببینیم آیا مربوط به گوش خودش است یا به میکروفون به چی مربوط می شود؟ این معما در نظر شما چه جور حل می شود؟ مفهوم کلمات روشن. الحمدلله تعالی بنده ۶۶ سال است که در حوزه ی قم درس می گویم. از لحاظ کلمات و بیان اغلاق و ابهامی وجود ندارد. می خواهیم ببینیم که اشکال به چه مربوط می شود. اگر این را حل کنیم شاید برای بعدها مؤثر باشد. آیا واقعاً اشکال در اینجا است؟ اگر نشنوند همه باید نشنوند. بعضی رفقای ما می گویند ما همه طرف می گردیم همه جا صدا خوب می آید. درس تموم می شود و آقایان می آیند و می گویند ما نشنیدیم ما نمی شنویم. آقا چه کار باید بکنیم؟ واقعاً این یک مشکلی است. ما نمی خواهیم شق القمر کنیم و ماه بشکافیم. کلماتی است یک وقت اگر اشکال داشتید، آدرسی فلان به من بگویید تکرار می کنم. خلاصه در وسط شما بفرمایید خیلی بهتر است تا اینکه بعداً بپایید. بعداً کسی به من چیزی نفرماید. اگر چیزی هست وسط بگویید معالجه کنیم، ببینیم موضوع چیه.

نامه وقتی به عمر رسید، خیلی خلاصه بگویم عمر مردم را جمع کرد در مسجد مدینه مشورت کند که چه باید کرد که ۱۵۰ هزار نفر در نهاوند جمع شده اند و می خواهند حرکت کنند و بیایند برای ریشه کن کردن اسلام. در اینجا مشورت که می کرد بعضی گفتند به اینکه ما نمی دانیم چی بگوئیم هر چه شما بفرمایید اطاعت می کنیم. طلحه این طوری گفت. عثمان گفت نظر ما این است که خودت حرکت کنی و مردم پشت سر شما بیایند. چون موقعیت خیلی حساس است. حرکت کنید و بروید، وقتی شما بروید لشکر بیشتر می آیند. برویم در نهاوند و نگذاریم آنها بیایند، ما برویم و پیش دستی کنیم و با آنها بجنگیم. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هم در مسجد بود و پشت ستون نشسته بودند و نماز می خواندند. عمر گفت یا ابا الحسن شما بگویید ما چه بکنیم؟ می دایم که فکر شما در اینجا مؤثر هست. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مطلبی فرمودند که الآن عرض می کنم. عجیب است، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ببینید آن مصلحت علیای اسلام را، اگر یک نفر سیاستمدار معمولی بود می گفت بگذار عمر برود. برود آنجا و کشته می شود و اینجا مرکز خلوت می شود و من اینجا را اشغال می کنم و خلافت را قبضه می کنم. اما نه. آن مصلحت علیای اسلام که برای خاطر همان حضرت امیر علیه السلام چشم

که آنها را جمع کرده و در کنار هم قرار داده «فَإِنْ انْقَطَعَ النَّظَامُ تَفَرَّقَ» اگر بند پاره شود دانه ها پراکنده می شوند «فَإِنْ انْقَطَعَ النَّظَامُ تَفَرَّقَ وَ ذَهَبَ» دانه ها که پراکنده شدند «ثُمَّ لَمْ يَجْتَمِعْ بِحَدِّافِيرِهِ أَبَدًا» دیگر آن دانه ها به تمامه جمع نمی شوند. پس آن بند آن رشته است که این دانه ها را پیوند داده، هر یک را در جای مناسب خود قرار داده. ببینید دانه را شما می بینید بند تسبیح داریم و چند دانه ۳۳ تا الله اکبر می گویند با آن خلیفه می شود ۳۴ تا بعد ۳۳ تا الحمدلله می گویند بعد هم ۳۳ تا سبحان الله می گویند. به آن دو تا وسط آخوند می گویند. آن دو تایی که وسط هستند را در جای خودش قرار داده و تعداد این طرف و آن طرف و وسط همه اش معلوم است. این بند است که اینها را به این شکل نگه داشته. اگر بند پاره شود تمام پراکنده می شوند. «لَمْ يَجْتَمِعْ بِحَدِّافِيرِهِ أَبَدًا وَ الْعَرَبُ الْيَوْمَ وَ إِنْ كَانُوا قَلِيلًا فَهُمْ كَثِيرُونَ بِالإِسْلَامِ» حالا حضرت امیر علیه السلام می فرمایند عرب امروز هر چند کم هستند ولی اسلام به اینها کثرت بخشیده «عَزِيزُونَ بِالْإِجْتِمَاعِ» اینها به واسطه ی اجتماع با هم بسیار عزیز هستند و قوی هستند «فَكُنْ قُطْبًا» ای عمر قطب باش. بزرگواری امیرالمؤمنین علیه السلام را می رساند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اگر سیاستمدار معمولی بود می گفت بگذار عمر برود و کشته شود و خلوت شود و من اینجا را قبضه می کنم. نه «فَكُنْ قُطْبًا وَ اسْتَدِرِ الرَّحَى بِالْعَرَبِ» مانند قطب آسیا باش. این چرخ آسیا را به دور خودت بچرخان «وَ أَصْلِهِمْ دُونَكَ نَارَ الْحَرْبِ» آتش جنگ را مشتعل کن. بحث بسیار بسیار واقعاً آموزنده و جالب است وقت تمام شد. ان شاء الله فردا.